



تک رمان

برترین سایت و انجمن رمان نویسی

Taakroman.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

نام دنوخته: تو

طراح: nesa

نام نویسنده: نسا رحمتی کاربر انجمن تک رمان

ویراستار: آتش غلامی





تو را روی طاقچه دلم می گذارم.
آن گوشه دنج دلم، هوایت را دارم!
می نشینم یک گوشه و به تو خیره می شوم.
آن قدر خیره می شوم به تو که داد خودت هم در می آید!
می خندم و می گویم؛ خب، چه کنم؟ دیوانه توام!

هر لحظه نبودنت، برایم مرگ تدریجی ست.
وقتی تو نیستی، خودم را هم نمی خواهم.
دلم می خواهد خودم را از تنم جدا کنم و
یک جای دور جا بگذارم.
دلم خوابی عمیق می خواهد!
یک سال، پنج سال، ده سال.
شاید هم خوابی بدون بیداری!
کاش می شد خوابید و ساعت زنگدار را روی
لحظه آمدنت کوک کرد!
هشدارش هم صدای خودت باشد.
می شود جانا؟!



خنده‌هام برای تو، گریه‌هام برای تو.
نفس کشیدنم برای تو، بی‌نفس موندنم برای تو.
می‌بینی؟! همه‌چیز من برای توعه!
دردونه، چه‌جوری دلت میاد زجر کشیدنم رو ببینی؟
مگه نمی‌گفتی؛ طاقت دیدن اشکام رو نداری؟!
مگه قول ندادی؟ همیشه می‌گفتی بدون من جایی نمی‌ری.
این که دست تو نیست رو حالیم نمی‌شه!
فقط می‌دونم هیچ‌وقت زیر قولایی که بهم می‌دادی؛ نمی‌زدی!
همه دنیا بگن پیشم نمی‌مونی؛ نمی‌فهمم!
تو بدون من هیچ‌جا نمی‌ری!
نمی‌دونی دلم چه‌قدر تنگ شیطنتهات، دلتنگ خنده‌هات.
حتی اون عصبی شدن‌هات که همه ازت حساب می‌برن!
می‌شه بیای و من رو تو این دنیا ان‌قدر تنها نکنی؟!
وقتی نیستی انگار تنهاترین آدم دنیا منم!

من برای تو، تو برای من.
آخ، که چه‌قدر زیبایی!
نمی‌دانی وقتی که می‌خندی؛ چه‌قدر ذوق می‌کنم!
دلم غنچ می‌رود از خنده‌هایت.
وقتی مظلوم می‌شوی؛ تو را فقط می‌توان بوسید.
شیطننت که گل می‌کند؛ دلم چلانندت را می‌خواهد.
اما امان از آن وقت‌هایی که سکوت می‌کنی و می‌روی در لاک خودت؛ تمام دنیا کنار
تو، بغض می‌شود!
بخند جانا؛ به صورت معصوم تو، فقط خنده می‌آید!



بغض خفه کننده‌ای دارم. چیزی نیست؛ از دلتنگی توعه!
دلم بهونه تو رو داره. دلم بهونه ب*غل کردنت رو داره.
دل، پُر توقعی دارم؛ نه؟!
اما دل که توقع حالیش نمی‌شه.
پاش رو می‌کوبه زمین و می‌گه می‌خوام، می‌خوام، می‌خوام.
بیا و خودت جوابش رو بده!
من و تو و این همه چشم انتظاری و دوری؟!
چه محال واقعی!...

وقتی که حالم بد و گرفته‌ست؛ چرا حس می‌کنم این جایی؟!
عجیبه واقعی کنار خودم حس می‌کنم.
ترس برم می‌داره. از تو نمی‌ترسم! فرشته‌ها که ترس ندارن؛ اما هر وقت که حس
می‌کنم؛ یک ترس وجودم رو می‌گیره.
شاید از شوکه شدن.
حتی بی‌قرار بودنت رو؛ ناآروم بودنت رو حس می‌کنم!
من اشتباه نمی‌کنم؛ تو می‌ای پیشم!
می‌شه بیار بیای بشینی جلوم؛ به چشمای خیس زل بزنی و من برات حرف بزنم؟!
بهت بگم بین چه جوری زمین خوردم! بگم خستم بخدا؛ بگم من دیگه نمی‌تونم؛
خودت بیا درستش کن. بیا درستش کن و آرامش رو برگردون. همونی که با خودت
بردی!
دلم یک لبخند آرامش بخش و با اطمینان آرت می‌خواد که خیالم رو راحت کنه.



اشک هام خیس کردن پیرهننت رو میخواد .
دستام مشت زدن به س*ی*نهات رو میخواد .
دلم گله کردن از تو رو میخواد .
تو که آن قدر بی رحمی !
تو که زجه زدن هام رو نمی بینی .
آره از تو... باورت میشه؟!

میگی ادامه بده؛ اما کم آوردم .
ان قدر خسته ام که انگار ماههاست دارم تو یک بیابون بی سر و ته راه می رم و می دوام .
ترس و دلهره از دست دادن ها؛ نای تنم رو گرفته!
میگی هرچی شد ادامه بده. چه جوری ادامه بدم با همه ناامیدی ها، با همه سنگینی
قلبم که حتی وجودش رو تو س*ی*نهام اضافی حس می کنم. جون حمل وزنش رو
ندارم .
می دونی چیه؟ اینا همه بهونه ست عزیز جان؛ مشکل تویی! آگه تو بودی این همه
خستگی و کم آوردن و درد نبود. آگه بودی خیال همه راحت بود. تو حل می کنی؛
نیستی! رفتی و همه چیز رو هم با خودت بردی. جای خالیت رو نه تنها من؛ بلکه دنیا
حس می کنه! آن قدر حس می شی که هرچی می شه می گم آگه تو بودی این جوری نمی شد.
نمی دونم چرا تو رو حلال همه چی می دونم؛ حتی با نبودنت هم حلال بودی .
کاش آن قدر زود کسی رو تنها نمی داشتی. آن قدر زود بقیه رو به دوریت عادت
نمی دادی و کلی ای کاش دیگه.؛ ولی قبول کن خیلی زود بود، مخصوصا واسه من!
خیلی زود ولم کردی و این طوری درمونده شدم .
خدا یکم خودخواهی کرد و تو رو واسه خودش خواست! آخ که نمی دونی چه قدر
دلتنگتم!.



راستی، توام دلت تنگ من میشه؟!

هر وقت که از زندگی کم میارم و خسته می شم؛
می رم سراغ اون پادکست های همیشگی.
همه دلتنگیام رو با صدات می بارم .
وقتی صدات پخش می شه؛ حس می کنم خودت داری
حرف می زنی. از بس که صدات زنده ست !
یه حس و حال عجیبی داره .
می دونی، کلی حسرت دارم واسه زود رفتنت؛ اما باز خوبه صدات رو واسم گذاشتی.
وگرنه به بهونه دلتنگیام
نمی دونم چی کار باید می کردم .
اقای...؟ چی صدات کنم؟ خاص؟ عجیب؟ پر از عشق؟ !
حواست به دردونه ات هست پسر جان؟
این روزا همه دلش رو می شکنن، دل نمونده براش دیگه .
گریه هاش زمین و زمان رو هم می لرزونه !
وقتی بغض می کنه و می گه بغلم کن؛ دنیا آوار می شه رو سرم! بی تابت، دل تنگته، فقط و
فقط هم خودت رو می خواد!
می دونی! هیشکی جای تو نمیاد؛ حتی نصفه دیگه ات .
هیشکی تو نمی شه. واسه تو شدن که شباهت دلیل نیست. تو فقط تویی! نه مثل
هیچکس...

تو را بهانه می کنم برای زندگی.
تو حس ناب طراوت زندگی هستی.



همان نسیم خنک اول صبح؛
بوی نم خاک خیس خورده !
ذوق همان دانه های ریز برف که به پنجره اتاقم می خوره !
نم نم آروم و روح بخش بارون بهاری.
لذت خوردن یک لیوان شکلات داغ،
با شکلات تلخ هایی که تو دوست داری!
یا شاید فنجان قهوه داغ در سرمای لذت بخش زمستان...

من حسودم !
اره حسودم؛ اما واسه تو !
یه موزیک هست که میگه :
دیوانه ام هر آدم دور و برت را هم دوست دارم !
چه جوری اونایی که تو رو واسه خودشون میخوان؛
و میخوان از من بگیرنت رو دوست داشته باشم؟ !
خب من چه جوری حسودیم نشه به کسانی که تو رو می بینن؛ صدات رو می شنون،
خنده هات رو می بینن !
آخر این حسرت ها من رو دیوانه می کنه. بین کی گفتم !
می بینی؟! آخر شمردن حسرت هام چه قدر بغض می کنم.
واسه ندیدن؛ نشنیدن صدات، فاصله ...
چه قدر دردها و حسرت هام زیاده!

دانه های شفاف و سفید برف را می بینی که چه زیبا،
به ر*ق*ص در آسمان در آمده اند؟!



درست مثل تو، شفاف و زیباست و مثل تو، حساس و شکننده! سفید، درست مثل
دل پاکت!

نمی‌دانم چرا؛ حتی آب شدنت هم مثل برف‌هاست ...

جانا! دیگر چرا مثل برف آب می‌شوی

و هر روز از بین می‌روی؟!

می‌دانی به چه فکر می‌کنم؟! به این که دانه‌های برف به زمین که می‌رسند؛ از

غم‌هاشونه که ذره‌ذره آب می‌شن!

مثل تو! غم‌های دلت به جان من؛ آرام باش!

می‌دانم تو قوی‌تر از برف هستی و جلوی آب شدنت را می‌گیری. من به تو ایمان دارم!

بخند جانان! یک عالم برای خنده تو جان می‌دهند...

سرم رو می‌ذارم روی شونه‌های پهن و خیره می‌شم به آسمون؛ به ماهش. به روزامون

فکر می‌کنم. به آسمون که نگاه می‌کنم تو رو می‌بینم. خاطره‌هامون نقش می‌بنده تو آبی

قشنگش! به یاد اون روزای قشنگمون لبخند می‌اد رو لبام...

روزایی که می‌زدیم تو سروکله هم دیگه

و دعوا و قهر می‌شد. قیافه‌ام تو هم می‌ره.

وقتهایی که شیطنتمون فوران می‌کرد و بقیه رو حرص می‌دادیم؛ یا اون وقت‌ها که هر

کدوم مریض می‌شدیم و با کلی دلواپسی مریض داری می‌کردیم... حتی قبلش دعوا

می‌کردیم هم دیگه رو؛ که چرا مواظب خودت نبودی؟ هان؟! می‌خوای منو دِق

بدی؟! قهرهایی که یک‌روز هم دووم نمی‌آورد. چرا همه‌چی با تو این‌قدر قشنگه

آخه؟! حتی درد کشیدن! گاهی فکر می‌کنم که تو اصلا آدم نیستی! یکی از اون

فرشته‌های خوب خدایی

که فرستاده کنار من، که بشی همه گسَم!

قهقهه‌هامون رو یادته؟!



با ساده‌ترین‌ها صدای خنده‌هامون به هوا می‌رفت!
گریه هم با تو یه جور دیگه قشنگه؛
چون خودت میای آروم می‌کنی؛ بغلم می‌کنی!
اصلا من هر ساعت گریه می‌کنم؛ تا تو بیای بغلم کنی، آروم شم!
من با تو، وسط جهنم هم حالم خوبه!
خوب من، به خاطر من هم که شده خوب بمان جانا!

وقتی که تو نیستی؛ بین تمام آدم‌های دنیا هم که باشم؛ تنهام! قتی تو نیستی؛
هیچ‌کس را نمی‌خواهم!
آدم که بدون نفسش نمی‌تواند زندگی کند!...
نفس جان، نفسم در بند تو و جانم در کف توست!
ریتم زندگی با ریتم ضربان قلب تو هم آواز است.
آهنگ خوش صدایت، آهنگ زیبای هستی‌ست!

بدون تو چرا این قدر سخته...؟!
بدون تو دیگه نفسم راحت در نیامد. دیگه دست و دلم به زندگی نمی‌ره. آفتاب،
قشنگ نمی‌تابه؛ صدای بارون، آرامش‌بخش نیست. واسه برفا ذوق نمی‌کنم. دیگه
دوست ندارم جایی برم تنهایی...
روزا به سختی می‌گذره؛
ساعت رو دور کنده، هوا همیشه ابریّه!
بغض آسمون، همیشه سنگینه. اشکاش به راهه.
دیگه شعرها و خط نوشته‌ها به دل نمی‌شینه.
موزیک گوش دادن دیگه لذت‌بخش نیست ...



شیطنتم به راه نیست .
دلنوشته‌ها هم نیمه‌کاره می‌مونه! دنیام تاریکه !.
وقتی نیستی جانا؛ من تنها، گوشه اتاقم کز می‌کنم...
به انتظار آمدنت؛ وقتی که باشی،
باز هم همه‌چی قشنگ و زیباست!...

اون نم چشمای خیسیت،
اون بغض سنگین تو صدات؛
لبای لرزون از بغضت،
صدای آروم هق‌هق کردنت !
عزیزدلم، نمی‌دونی چی به حال و روز آدم میاره !
صدای هق‌هق گریه‌هات، دیوارای این خونه رو می‌لرزونه !
دلتنگی و بی‌قراری‌هات، دلم رو بی‌تاب‌تر می‌کنه !
من برای دل‌گرفتنی‌هات، دنیا رو بهم می‌ریزم !
جانا، چرا آروم نمی‌شی؟! دلتنگی‌هات هرروز بیشتر می‌شه!
بغض‌هام هرروز بزرگ‌تر میشه! وقتی ساکت و اروم می‌شی؛ انگار هیشکی تو دنیا
نیست! جهان تو سکوت عجیبی میره! کاش می‌شد یکی از همین شبای لعنتی خوابید و
صبح که بیدار می‌شیم؛ دیگه حال و هوای شب و روز قبلش نباشه !
همه‌چی آروم آروم شده باشه.
یکی بیاد در بزنه؛ با یک ب*غل اتفاق خوب و خبر خوش!



امشب، از اون شب‌های پُر از دل‌تنگیه !
می‌بینی چه قدر همه بی‌تابن؟! خوش‌به‌حالت این قدر طرف‌دار داری! چه قدر سخته
حسرت کشیدن، واسه نبودن تو روزای قبلیت... وقتی بفهمی همه‌ی عمرت رو باید تو
حسرتش بمونی! ۸ ماه گذشته؛ اما هنوز نتونستم پیام‌هات رو از گوشیم پاک کنم؛ دلم
که تنگت می‌شه می‌رم حرف‌هات رو می‌خونم. امشب هم عجیب، دلم هوای
پادکست‌ها و صدات رو کرده! مثل همیشه با شنیدن صدات اشکام راه می‌وفته؛ دلم
پُر غصه می‌شه. می‌دونم گریه دوست نداری؛ اما ببخش. این رو دیگه نگیر آژم. تو که
نمی‌خواهی دق کنم؟! دلم نمی‌آید این دل‌نوشته تموم بشه؛ دلم می‌خواد تا آخر فقط از تو
بگم! خیلی نبودی‌ها؛ اما اندازه یه عمر خاطره برام گذاشتی. زود رفتی اسطوره! خیلی
زود تنهام گذاشتی. قرارمون این نبود... دلم‌تنگته مه‌راد؛ قد تموم دنیا! آخ، که
چه دردی گذاشتی رو دلمون!
درد رفتنت هیچ وقت آروم نمی‌شه!
دلم تموم شدن این دل‌نوشته رو نمی‌خواد؛
اما دل ادامه دادنشم ندارم!
اینم می‌شه، آخرین نوشته از دل‌نوشته‌تو...
همه‌ی شبای دل‌تنگی‌هام با صدات صبح می‌شه و باهاش فقط می‌شه بارید. همه‌چی
رو می‌بینی و خبر داری؛ دیگه نمی‌گم!
هوای دلش رو؛ دلشون رو، دلم رو، دلمون رو... داشته باش!
این دل‌نوشته از اولم واسه تو و دردونه‌ات نوشته شد.
تقدیمش می‌کنم به خودتون!
هوای حالش و بی‌قراری‌هاش رو داشته باش؛ جوانمرد!
هوای دل‌تنگی‌هاش!
مه‌رادجان؛ الان بین ما نیستی؛
اما بدون جات خیلی خالیه رو زمین؛ هیچ وقت هم پُر نمی‌شه!



تک رمان

برترین سایت و انجمن رمان نویسی

Taakroman.ir

جات تو دلم همیشه سر جاشه.
حجم عظیمی از دلم، پر شده از تو .
روح، همیشه در آرامش عزیزجان!

این فایل در تک رمان تایپ و منتشر شده است و هرگونه کپی برداری ممنوع می باشد.
برای تایپ و منتشر کرد آثار های خود به لینک زیر مراجعه کنید:

[انجمن رمان نویسی | تک رمان](#)

انجمن تک رمان...انجمن رمان نویسی تک رمان با ارائه محیطی امن و صمیمی فعالیت خود را در راستای ترویج کتابخوانی آغاز کرده است.



forum.taakroman.ir



